

عوامل تربیت فرهنگی از دیدگاه امام خمینی (ره)

معصومه خنکدار طارسی *

احمد سلحشوری **

دریافت مقاله: ۹۲/۱۲/۱۲

پذیرش نهایی: ۹۳/۴/۱۶

چکیده

هدف اصلی این پژوهش بررسی عوامل تربیت فرهنگی از دیدگاه امام خمینی (ره) است. روش این پژوهش استنتاجی - قیاسی و تحلیلی است. ابزار گردآوری اطلاعات، سندکاوی است که با بهره گیری از آثار و تألیفات امام (ره) جمع آوری شد. نتایج پژوهش نشان داد که از دیدگاه امام خمینی (ره) تربیت فرهنگی اساس سعادت یا شقاوت ملت است و رستگاری هر جامعه از راه اصلاح و احیای فرهنگی امکانپذیر است و تربیت فرهنگی، تلاش برای انتقال دادن و فرصت‌سازی برای بینش بیشتر، بهتر و عمیقتر فرهنگ و ارزشهای الهی است. تربیت فرهنگی انتخاب آگاهانه فرهنگ الهی، و عوامل تربیت فرهنگی شامل خودباوری، خودآگاهی، مبارزه‌طلبی، فرهنگ خودی و استقلال فرهنگی است.

کلید واژه‌ها: تربیت فرهنگی از دید امام راحل (ره)، عوامل تربیت فرهنگی از نظر امام خمینی (ره)، فرهنگ و استقلال کشور.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه بوعلی سینا همدان

masi_kh2@yahoo.com

ah.salahshoor@gmail.com

** استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه بوعلی سینا همدان

مقدمه

اساساً فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد. هویت هر جامعه در برگیرنده همه نقشها و گرایشهای افراد آن جامعه است که بر اثر فرایند اجتماعی شدن، درونی شده است. بنابراین تغییر و تحول و سعادت و شقاوت جوامع به فرهنگ وابسته است و جوامع بر اثر تغییر و تحول فرهنگی شکل می‌گیرند؛ باقی می‌مانند؛ تغییر می‌کنند و یا حتی از نو ساخته می‌شوند (لوکمان و برگر^۱، ۱۳۷۵). ایزوتسو^۲ هویت جوامع را حاصل تعاملی می‌داند که فرد بین شبکه معنایی ذهن خود و شبکه روابط اجتماعی برقرار می‌کند. به تعبیر مانوئل کاستلز^۳ هویت جوامع، فرایند ساخته شدن معنا بر پایه ویژگیهای فرهنگی است (تاجیک، ۱۳۸۴). از این دیدگاه هویت جوامع مفهومی است که دنیای درونی یا شخصی را با فضای جمعی اشکال فرهنگی و روابط اجتماعی ترکیب می‌کند (همان). محیط فرهنگی در تکوین، حفظ، تغییر و تحول هویت جامعه نقش برجسته‌ای دارد (بورديو ۲۰۰۲ به نقل از توسلی، ۱۳۸۳). بنابراین پیوند میان جامعه و فرهنگ چنان عمیق است که اغلب، فرهنگ را مهمترین عامل تغییر و تحول جوامع می‌دانند و برای فرهنگ، شأن مستقلی قائل می‌شوند (چلبی، ۱۳۷۵). بنابراین اشتراکات فرهنگی، عناصر و اجزای مشترک بین جوامع هستند و هویت فرهنگی نیز بخشی از ویژگی جامعه است که آن را از سایر جوامع متمایز می‌سازد (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹). انسانشناسان و جامعه‌شناسان بر بازنمایی موضوعاتی نظیر جامعه، فرهنگ و ارتباط آن با تعلیم و تربیت تأکید می‌ورزند (هافستد، ۱۳۸۸). در این میان مفهوم تربیت فرهنگی می‌تواند به عنوان عاملی مؤثر تلقی شود که بینشهایی را درباره تواناییها و قابلیت‌های افراد برای از عهده بر آمدن موقعیت‌های چند فرهنگی، درگیر شدن در معادلات بین فرهنگی و عمل کردن در گروه‌های کاری متفاوت از نظر فرهنگی فراهم کند (لاگو^۴، ۲۰۰۷). امروزه ابزار استعمار، دیگر حضور فیزیکی و استعمار سیاسی از طریق حاکمان دست‌نشانده نیست، بلکه از طریق استعمار فرهنگی به تسلط خود ادامه می‌دهد. در این دوره دیگر نه داراییها و اموال، نه فرصت‌های سیاسی و حکومتی، بلکه افکار، تصورات و ارزشهای مستعمره‌نشینان را در تصرف خود در می‌آورند. گفتمان استعماری نه صرفاً به مجموعه‌ای از متنها با مضامین مشابه، بلکه بیشتر به

1 - Luckman & Berger

2 - Izutsu

3 - castells

4 - Lugo

مجموعه‌ای از روشها و قواعدی اشاره دارد که آن متنها و سازمان روش‌شناختی، اندیشه‌ای را که شالوده آن متنهاست، تولید می‌کنند (بریکس^۱، ۲۰۰۶). بدین ترتیب، استعمارگری امروزه تسخیر اذهان است و نیروهایی را در درون جوامع مستعمره رها می‌کند تا اولویتهای فرهنگی آنها را برای همیشه تغییر دهد. در این فرایند، استعمارگری از موجودیتی جغرافیایی و زمانی به مقوله‌ای روانشناختی تبدیل می‌شود (گاندی، ۱۳۸۸). روشهای استعمار فرهنگی با رشد و گسترش صنعت ارتباط تنگاتنگی دارد. رشد فوق‌العاده صنعت مانند تولید انبوه، خط مونتاژ، تقسیم تخصصی کار، مراحل مختلف تولید، حجم وسیع محصولات و غیره باعث شد که فرهنگ را به ویژگی صنایع نزدیک کند (چاکرابارتی^۲، ۱۹۹۲). این امور باعث شد که تفاوت بین محصولات مادی و فرهنگی از بین برود و در نتیجه محصولات استاندارد - فرمولی و تکراری تولید کالای تخصصی - فرهنگ را به صورت باور اشکالی کالایی در آورد؛ به عبارت دیگر معیار سودمندی و امکان عرضه در بازار بر معیارهای کیفیت، دقت و یکپارچگی آن تأثیر گذاشت؛ در این حالت پیروزی با تجارت است و این نوع فرهنگ، مردم را به پذیرفتن عقاید و ارزشهایی وادار می‌کند که ادامه تسلط افراد بیگانه یا افرادی را تضمین می‌کند که در موقعیت‌های تجاری قرار دارند. این تغییرات باعث می‌شود که ساختار اجتماعی و ارزشی مردم سست شود. ارتباط بین آنها صرفاً قراردادی، سرد و فاقد انسجام است. این افراد بتدریج در می‌یابند که فقط باید به خود متکی باشند و هیچ ارزشی نیست که بتواند زندگی خود را بر اساس آن سازماندهی کنند. در نتیجه رابطه افراد نه تنها رسمی و قراردادی می‌شود، بلکه از داشتن حس عمیق اخلاقی هم محروم می‌شوند. بنابراین وقتی این حس عمیق اخلاقی از افراد گرفته شد، برخی اخلاقیات تصنعی جایگزین آن می‌شود و ایمان دینی جای خود را به حضور غیر اخلاقی فردگرایی عقلایی ناهنجاری سکولار می‌دهد (گنون، ۱۳۸۷). بی‌تردید لازمه بقا و پویایی هر نظام سیاسی و اجتماعی، توجه به فرهنگ، هویت فرهنگی - تاریخی و تربیت فرهنگی به عنوان عمیقترین لایه نظام اجتماعی در تحولات و رفتارهای اجتماعی است. ناکامی و شکست ما در دوره‌های اخیر ناشی از بیگانگی با فرهنگ و هویت خودی است، بنابراین شناخت، معرفی، ظرفیت‌سنجی و سیاستگذاری در فرهنگ و بویژه تربیت فرهنگی ضروری جلوه می‌کند. سیاستگذاری فرهنگی به پژوهش و تحقیق در زیرساختهای فرهنگی اجتماعی نیاز دارد و

1 - Birx

2 - Chakrabarty

باید بر تجزیه و تحلیل‌های عمیق فرهنگی مبتنی باشد. در واقع آنچه موجب شد، خدشه‌ای جدی بر برنامه‌های استعمارگرایی وارد شود، حضور فعال طیفی گسترده از نیروهای اسلامگرا بود که درصدد [ایجاد] نوعی تفکر و هویت منحصر به فرد از متن نهادهای فکری، فرهنگی و تمدنی اسلام بودند. به نظر می‌رسد که مناسبترین چشم‌انداز نظری برای مطالعه و ارزیابی آنچه امروزه در جهان اسلام درخصوص بازتولید فرهنگ و هویت اسلامی در حال رخ‌دادن است، همانا تأکیدات امام خمینی (ره) در این زمینه است؛ چراکه از یک طرف به نقد و واری دیدگاه فرهنگ استعمارگرایی می‌پردازد و از سوی دیگر، مجال را برای بازتولید و بازخوانی هویت‌های محلی و دینی از جمله دین اسلام فراهم کرده است. امام خمینی (ره) به عنوان یک نظریه‌پرداز در این زمینه با هشجاری کامل بارها و بارها به این مسئله پرداخته، و دقیقاً تمام جوانب امر را در نظر گرفته‌اند. برای اینکه بتوان فرهنگ کشور را از گزند استعمار و استعمارگری حفظ کرد نیاز است که به مقوله تربیت فرهنگی پرداخته شود. این مقاله درصدد است به بررسی تربیت فرهنگی از دید امام بپردازد. بنابراین در ابتدا به بررسی مفهوم تربیت و فرهنگ و سپس تربیت فرهنگی و در پایان عوامل تربیت فرهنگی از دید امام خمینی پرداخته می‌شود:

روش شناسی پژوهش

این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این سؤال اساسی است که تربیت فرهنگی از دیدگاه امام (ره) به چه معناست و عوامل تربیت فرهنگی آن چیست. در این پژوهش از روش استنتاجی - قیاسی و تحلیلی استفاده شده است. ابزار گردآوری داده‌ها به صورت اسنادی و با بهره‌گیری از آثار و تألیفات امام (ره) جمع‌آوری شد. در این پژوهش ابتدا براساس مبانی انسانشناسی و جهان‌شناسی امام که برگرفته از دین مبین اسلام است و با توجه به روش استنتاجی به استنباط و استخراج مفاهیم و عوامل تربیت فرهنگی پرداخته شد؛ سپس براساس روش تحلیلی، مفاهیم و عوامل تربیت فرهنگی مورد بررسی قرار گرفت.

اهمیت فرهنگ از دید امام (ره)

مهمترین شیوه استعمارگری که در بسیاری از کشورها هم می‌تواند موفقیت به دنبال داشته

باشد، روش استعمار فرهنگی است. امام(ره) تلاش مسلمانان را برای بازگشت به هویت اسلام راستین و مهمتر از همه بیداری اسلامی در جوامع اسلامی را مبین نوعی خودآگاهی تمدنی و به چالش کشیدن فرهنگ غرب می‌داند. اهمیت فرهنگ در تحولات اخیر به حدی است که برخی اندیشمندان از ظهور قاره ششم (فرهنگی) سخن می‌گویند. بسیاری نیز قرن بیست و یکم را قرن فرهنگ و پارادایمهای فرهنگی می‌نامند (سینایی و ابراهیم‌آبادی، ۱۳۸۴). به تعبیر مانوئل کاستلز، نبردهای فرهنگی، نبردهای قدرت در عصر اطلاعات هستند و با تضعیف موقعیت دولت به‌عنوان یگانه منبع هویت‌بخش، جماعت‌های فرهنگی که مقاومتی جدید را سازمان می‌دهند به‌عنوان منبع اصل هویت پدیدار می‌شوند (کاستلز، ۱۳۸۰). امام(ره) معتقد است که استعمار فکری از نقشه‌های بزرگ ابر قدرتهاست (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۶۳). بنابراین شکست فرهنگ و اسلام، مأموریت اصلی استعمار بوده و هست (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۴۸) امام(ره) در همین راستا می‌فرماید: «گاهی ناشیانه و با صراحت به اینکه احکام اسلام که هزار و چهارصد سال قبل وضع شده است، نمی‌تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند یا آنکه اسلام یک دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن مخالف است و در این عصر نمی‌شود کشورها از تمدن جهانی و مظاهر آن کناره بگیرد و امثال این تبلیغات ابلهانه و گاهی موزیانه و شیطنت‌آمیز (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲۱: ۱۷۷)». امام(ره) معتقد است که فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و همه پیشرفته‌ها و امور جامعه به فرهنگ بستگی تام دارد و خوشبختی و انحطاط ملتها در گرو فرهنگ جامعه است. در همین راستا امام(ره) می‌فرماید: «بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساسا فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۵: ۱۶۰)».

امام(ره) به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین متفکران عصر حاضر در تاریخ معاصر ایران، فرهنگ را مبنا و پایه‌ای برای تمام مسائل دیگر می‌داند. از دید امام(ره) از هر کجا و هر موضوعی آغاز کنیم به ناچار به بحث فرهنگ کشیده می‌شویم. «فرهنگ اساس ملت است؛ اساس ملیت یک ملت است؛ اساس استقلال یک ملت است و لهذا آنها تلاش کرده‌اند که فرهنگ ما را استعماری کنند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۵۷). برترین تحول، تحول در فرهنگ است و فرایند تحول فرهنگی به سمت صلاح و صحیح آن، مقطعی و کوتاه مدت نیست. تحول فرهنگی نیازمند برنامه‌های فرهنگی منسجم و مداوم است و این برنامه‌ها از طریق تربیت محقق می‌شود. «اما آن صدمه‌ای که

از قدرتهای بزرگ خوردیم، باید بگوییم که بالاترین صدمه، صدمه شخصیت بوده. آنها کوشش کردند که شخصیت ما را از ما بگیرند و به جای شخصیت ایرانی و اسلامی، یک شخصیت وابسته اروپایی شرقی و غربی به جایش بگذارند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۴: ۷۶). نقش تربیت فرهنگی در شکل گیری تمدن اسلامی انکارناپذیر است. از آنجا که اعتبار هر ملت، به استقلال آن جامعه وابسته است و اگر جامعه‌ای در عرصه فرهنگ خدشه‌دار شود، نابودیش حتمی خواهد بود، امام (ره) در این زمینه می‌فرماید: «تا این ملت از غریزدگی بیرون نیاید، استقلال پیدا نمی‌کند... تا از این تقلید بیرون نیاید، نمی‌توانید آدم باشید. نمی‌توانید مستقل باشید. از مردم می‌خواهیم تا بر پایه‌های اسلامی خویش تکیه زنند و بر غرب و غریزدگان، که موجب نابودی فرهنگ آنان شده است، پشت پا بزنند. خود را از وابستگی نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نجات می‌دهیم» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۵: ۴۲). امام (ره) اهمیت تربیت فرهنگی را از دو جنبه مثبت و منفی بیان می‌کند و در این زمینه می‌فرماید: «اگر تربیت فرهنگی ناصالح شد، این جوانهایی که تربیت می‌شوند به این تربیتهای ناصالح، اینها در آینده فساد ایجاد می‌کنند. فرهنگ استعماری، جوان استعماری تحویل مملکت می‌دهد. فرهنگی که با نقشه دیگران درست می‌شود و اجانب برای ما نقشه کشی می‌کنند و با صورت فرهنگ می‌خواهند تحویل جامعه ما بدهند، این فرهنگ، فرهنگ استعماری و از همه چیزها، حتی از اسلحه این قلدرها بدتر است. این قلدرها اسلحه شان بعد از چند وقت می‌شکند و حالا هم شکسته، اما وقتی فرهنگ فاسد شد، جوانهای ما که زیربنای تأسیس همه چیز هستند از دست ما می‌روند و غرب زده بار می‌آیند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۳۰۶). امام (ره) در راستای تربیت فرهنگی مثبت از فرهنگ به عنوان کارخانه آدم سازی یاد می‌کند. «پس فرهنگ کارخانه آدم سازی است» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۶: ۲۳۶-۲۳۷)؛ چنانکه تعبیر می‌کنند: «انبیا هم برای همین معنا آمدند که آدم درست کنند. تعلیم، سرمشق همه انبیاست که از طرف خدای تبارک و تعالی به آنها مأموریت داده شده، مأموریت خدا به انبیا همین است که بیایند و آدم درست کنند و آنهایی که به انبیا نزدیک ترند، آنها به مقام آدمیت نزدیک ترند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۴۲۸). به اعتقاد امام (ره)، فرهنگ کامل و انسانساز فقط در درون اسلام وجود دارد. مبنا باید اسلام باشد. تربیت جامعه و مردم، تنها از طریق فرهنگ اسلامی امکانپذیر است: قضیه تربیت یک ملت به این است که فرهنگ آن ملت فرهنگ صحیح باشد. «شما کوشش کنید که فرهنگ را فرهنگ مستقل اسلامی درست کنید. جوانهایی که در این فرهنگ تربیت می‌شوند همانهایی هستند

که مقدرات کشور در دست آنهاست. اگر اینها درست بار بیایند، همه خدمتگزار به مردم، امین به بیت المال و همه اینها در تحت رهبری اسلام تحقق پیدا می‌کند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۸: ۸۹).

مفهوم تربیت فرهنگی

درباره تربیت فرهنگی تعاریف مختلفی ارائه شده است. معمولاً هر تعریف برگرفته از جهان‌بینی خاصی است. تربیت فرهنگی از دو کلمه تربیت و فرهنگ تشکیل شده است. تربیت از ریشه رب ب به معنای حضانت، اصلاح، تدبیر و بتدریج تکامل بخشیدن و سوق دادن به سوی کمال و رفع کمبودهاست (دانش، ۱۳۸۹). هنگامی می‌توان از تربیت چیزی سخن گفت که به طبیعت و تواناییهای درونی آن توجه شود (باقری، ۱۳۸۶). بنابراین در زمینه تربیت باید بر فعالیتهای آزاد و درونی توجه کرد. هنگامی می‌توان از تربیت انسان سخن گفت که به گوهر انسانی و ارزشهایی که او را از سایر حیوانات جدا می‌کند، توجه کنیم (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵). در مورد تعریف فرهنگ، اجماع نظری نیست. بعضی فرهنگ را کاملاً ذهنی تعریف می‌کنند. «ما فرهنگ را به زبانی کاملاً ذهنی و بر مبنای ارزشها، نگرشها، باورها، سوگیریها و فرضیات رایج در میان افراد جامعه تعریف می‌کنیم» (هانتینگتون و هریسون، ۱۳۸۳). بعضی دیگر، فرهنگ را «معرفت مشترک» تعریف می‌کنند (افروغ، ۱۳۷۹). فرهنگ به عنوان مجموعه سازمان یافته‌ای از هنجارها، ارزشها و قواعد است که مردم، کم و بیش آگاهانه یا ناآگاهانه بر اساس چنین مجموعه‌هایی زندگی می‌کنند (بشیریه، ۱۳۷۹). تیلور هم فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای شامل دانشها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین، رسوم و هر گونه توانایی و عادت دیگری قلمداد می‌کند که به وسیله انسان به عنوان عضو جامعه اکتساب شود (همان). فرهنگ را اصطلاحاً می‌توان به عنوان مجموعه ویژگیهای رفتاری و عقیدتی اکتسابی جامعه خاص تعریف کرد (کوئن، ۱۳۸۶). امام خمینی (ره) این مفهوم را با تصریح بیشتر چنین بیان می‌فرماید: «بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۵: ۱۶۰). به طور اساسی فرهنگ است که ویژگیهای مشترک به وجود آورنده ملیت را تشکیل می‌دهد و بدون وجود فرهنگ واحد، افراد تبعه هر کشور را نباید ملت نامید؛ لذا می‌توان گفت اساس ملیت یک ملت فرهنگ است (امام

خمینی، ۱۳۸۵، ج ۵۷:۷). تربیت فرهنگی، رشد افراد از طریق تداوم یادگیری و شناخت بهتر میراث‌های فرهنگی، آداب و رسوم و ارزش‌های گوناگون و رفتار مؤثر با افراد دیگر است. ارلی و آنک تربیت فرهنگی را سازگاری مؤثر فرد با قالب‌های نوین فرهنگی تعریف می‌کنند (ارلی و انگ،^۱ ۲۰۰۳)؛ هم‌چنین تربیت فرهنگی را توان یادگیری الگوهای جدید در تعاملات فرهنگی و ارائه پاسخ‌های رفتاری صحیح به این الگوها تعریف کرده‌اند. آنها معتقد بودند در رویارویی با موقعیت‌های فرهنگی جدید به زحمت می‌توان نشانه‌های آشنایی یافت که بتوان از آنها در برقراری ارتباط سود جست. در این موارد، فرد باید با توجه به اطلاعات موجود، چارچوب شناختی مشترکی تدوین کند، گرچه این چارچوب فاقد درک کاملی از رفتارها و هنجارهای محلی باشد (ارلی و آنک، ۲۰۰۳). تربیت فرهنگی هم‌چنین پیش‌هایی فردی را در برمی‌گیرد که برای انطباق با موقعیت‌ها و تعاملات میان فرهنگی و حضور موفق در گروه‌های کاری چند فرهنگی مفید است. تربیت فرهنگی ما را قادر می‌سازد از طریق دانش و آگاهی، تفاوت‌های فرهنگی را تشخیص دهیم و بتوانیم بدرستی در فرهنگ‌های متفاوت رفتار کنیم (تراندیس، ۲۰۰۶). تربیت فرهنگی را شناخت فعالیت‌های فرد در فرهنگ‌های متفاوت ملی، قومی و سازمانی می‌داند. به طورخاص به فهم و سازگاری مؤثر فرد در زمینه‌های فرهنگی متنوع می‌پردازد (وندینی^۲ و همکاران، ۲۰۰۶). توماس و اینکسون معتقدند که افراد از طریق تربیت فرهنگی می‌توانند ظرفیتی را کسب کنند تا در رویارویی با فرهنگ‌های مختلف درک و فهم درستی داشته باشند و به طور مناسب عمل کنند (توماس، اینکسون، ۲۰۰۸). تربیت فرهنگی درک ظاهر و باطن افراد از نظر فکری و عملی است؛ هم‌چنین چارچوب و زبانی را در اختیار ما قرار می‌دهد که تفاوتها را درک و روی آنها سرمایه‌گذاری کنیم نه اینکه آنها را تحمل کنیم و نادیده بگیریم (پلوم و همکاران، ۲۰۰۷). به طور قطع تربیت فرهنگی امام(ره) تحت تأثیر باورهای هستی‌شناختی و انسان‌شناسی وی است. نگاه امام(ره) به عالم و آدم، نگاه زمینی و ناشی از تفسیرهای خود بنیاد انسان از عالم و آدم نیست. باورهای هستی‌شناختی امام(ره) را می‌توان در باورهای او به توحید، نبوت، امامت و معاد جستجو کرد که البته در مکتب اسلام و مکتب تشیع تبلور یافته است. اصل توحید در میان این باورها به یقین، ریشه‌ای‌ترین باورها و اثربخشت‌ترین آنها است. امام(ره) در مورد اعتقاد خویش به اصل توحید و منابع این اعتقاد

1 - Earley.p & Ang.s

2 - Dyne.v

می‌فرمایند: «اعتقادات من و همه مسلمین همان مسائلی است که در قرآن کریم آمده است و یا پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان بحق بعد از آن حضرت بیان فرموده‌اند که ریشه و اصل همه آن عقاید - که مهمترین و با ارزشترین اعتقادات ماست - اصل توحید است. مطابق این اصل، ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود و انسان تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز». امام (ره) فرهنگ را سایه‌ای از نبوت می‌داند (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۶: ۲۳۶-۲۳۷). امام (ره) معتقد است که همه امور جوامع به فرهنگ بستگی تام دارد؛ لذا «اگر مشکلات فرهنگی و آموزشی به صورتی که مصالح کشور اقتضا می‌کند حل شود، دیگر مسائل به آسانی حل می‌گردد» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۵: ۱۹۲). امام خمینی (ره) معتقد است تربیت الهی انسان، اصل و اساس دعوت انبیا و ادیان بزرگ جهان است. بنابراین اساس تربیت فرهنگی بر هدایت و تربیت انسان به سوی خداوند متعال شکل گرفته است. از نگاه امام اصلی‌ترین و اولی‌ترین نقش و وظیفه فرهنگ، تربیت انسان صالح است. امام (ره) برای تعریف تربیت فرهنگی از دو اصطلاح فرهنگ استعمار و فرهنگ حق و الهی سخن می‌گوید؛ عبارت «فرهنگ استعمار» را برای فرهنگ جامعه‌ای به کار می‌برند که با برنامه‌ریزی کشورهای بیگانه در پی تحول فرهنگی جامعه برآیند. در مقابل، چنانچه فرهنگ ملتی، فرهنگ صحیح و به تعبیر امام «فرهنگ حق و الهی» باشد، نافع به حال اهل ملت خواهد بود؛ بنابراین برخلاف این تعاریف با توجه به جهان‌بینی وی می‌توان گفت که تربیت فرهنگی را نوعی هدایت انسانها در مسیر الهی می‌داند؛ تربیت فرهنگی را در زمره تبلیغ دینی و دعوت به سوی قرب الهی دانسته، و راه مؤثر در این زمینه را بسترسازی از طریق آگاهی بخشی بیان کرده‌اند. بنابراین تربیت فرهنگی، تلاش برای انتقال دادن و فرصت‌سازی برای بینش بیشتر، بهتر و عمیقتر فرهنگ و ارزشهای الهی است و لذا این فعالیت به نوعی (دعوت) در اندیشه اسلامی و در راستای آن به‌شمار می‌رود. براین اساس می‌توان گفت که تربیت فرهنگی روی آوردن آزادانه و آگاهانه به سمت فرهنگ الهی است.

عوامل تربیت فرهنگی از دید امام (ره)

با توجه به اینکه بیشتر پژوهشگران و نظریه پردازان حوزه تربیت فرهنگی ارلی و آنک (۲۰۰۴)، تراندیس (۲۰۰۶)، ون دی نی (۲۰۱۰)، توماس (۲۰۰۸)، بلوم (۲۰۰۷)، لی (۲۰۰۲) درباره مقوله‌های

تربیت فرهنگی مانند توانایی در تعامل و پاسخگویی به موقعیت‌های فرهنگی مختلف بدون از دست دادن هویت ملی، درک صحیح تفاوت‌های فرهنگی، انعطاف‌پذیری، باز بودن ذهن فرد، خودپذیری، مولد بودن در محیط‌های متعارض اجتماعی و فرهنگی و نداشتن تعصب بیجا در برخورد با سنتها و باورها، اشتراک نظر دارند و از آنجا که این مقاله به بررسی عوامل تربیت فرهنگی با تأکید بر دین اسلام و سخنان امام(ره) می‌پردازد و با توجه به اینکه این عوامل به مقوله‌های تربیت فرهنگی این نظریه پردازان نیز نزدیک است از بین مقوله‌های فرهنگی مورد تأکید امام(ره)، این عوامل مانند خودباوری، خودآگاهی، مبارزه طلبی، فرهنگ خودی، استقلال فرهنگی انتخاب شد.

خود باوری

یکی از عوامل اساسی تربیت فرهنگی از دید امام خودباوری است. اصولاً ویژگی خودباوری و اعتماد به نفس، که اساس استقلال کشور را تشکیل می‌دهد در حوزه فرهنگ جامعه تبلور می‌یابد. انسان تا خود را باور نکند، هرگز به استعداد و توانمندیهای ذاتی خود اطمینان پیدا نمی‌کند و به دلیل عدم اعتماد به خود، جرأت و جسارت دستیازی به کارهای عظیم را ندارد و ادامه زندگی و پیشرفت را تنها با تکیه بر دیگران می‌داند. امام راحل(ره) فرمودند: «... و لهذا آنها کوشش کرده‌اند که فرهنگ ما را استعماری کنند... با تبلیغات خودشان ماها را ترسانند که از خودمان می‌ترسیم؛ به خودمان اعتماد نداشتیم. اگر یک کسی مریض می‌شد، می‌گفتیم باید برود خارج در صورتی که طبیب داشتیم، باید ارتش ما را خارجی‌ها اداره کنند؛ باید نفتمان را خارجی‌ها اداره کنند؛ مغزهای ما را شست و شو کردند؛ اعتماد به نفس را از بین بردند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۶: ۴۰). همان قدر که «خودباختگی فرهنگی» ریشه بسیاری از آسیبهای اجتماعی و بی‌هویتی‌های علمی است، «خودباوری فرهنگی» این ظرفیت بالقوه را دارد که منشأ ظهور خلاقیت‌های فکری و تولیدات بومی باشد. خودباوری فرهنگی می‌تواند جامعه را در مسیر شکوفایی انسانی و پیشرفت و تعالی قرار دهد. باورمند کردن جامعه به داشته‌های بومی و ملی خود و بالابردن آگاهی جمعی از مفاخر ملی و تمدنی، جامعه را به اعتماد به نفس فرهنگی می‌رساند. «حیات فرهنگی» جامعه در گرو تربیت فرهنگی است. از نگاه امام خمینی(ره) کسی که به غنای فرهنگی خویش معتقد باشد، هرگز دچار خود باختگی و دگراندیشی نخواهد شد. «هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا کند، الا

اینکه خودش، خودش را بفهمد. مادامی که خودشان را گم کردند و دیگران را جای خودشان نشانده‌اند، استقلال نمی‌توانند پیدا کنند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۱: ۱۸۳). ایشان رمز قدرت و عظمت کشور را «بازگشت به خویشن خویش» و «خودباوری» می‌داند و مصداق آن را ادراک این مطلب می‌داند که «افراد یک جامعه بفهمند که خودمان، موجودیتی داریم که آن موجودیت در فرهنگ ما تبلور یافته است» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۹: ۱۶۶). از نظر ایشان گام اول در راه نفوذ استعمار و سلطه آنان، تحقیر فرهنگی و مذهبی دیگران است. امام راحل در این باره می‌فرمایند: «باید به خودمان اثبات کنیم که ما هم آدمیم؛ که ما هم هستیم در دنیا؛ که شرق هم یک جایی است؛ همه‌اش غربی نیست، شرق هم یک جایی است که خزاننش بیشتر از همه جا و متفکرینش بیشتر از همه جا بوده، ... طب از شرق رفته به غرب، تمدن از شرق رفته به غرب، لکن تبلیغات چه بوده است که ما را به عقب زدند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۱: ۱۹۳). از نظر ایشان تهی کردن برنامه‌های فرهنگی از ضربه به اصول اجتماعی اسلام جدا نبوده است؛ از این رو ایشان به مشکل اساسی فکری جامعه دینی، که رهاورد تبلیغ غرب بوده است، چنین اشاره می‌کنند: «استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام، حکومتی ندارد؛ تشکیلات حکومتی ندارد؛ بر فرض احکامی داشته باشد، مجری ندارد و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است. واضح است، این تبلیغات جزئی از نقشه استعمارگران است برای بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت. این حرف با معتقدات اساسی ما مخالف است. ما معتقد به ولایت هستیم». «آن دردی که برای ملت ما پیش آمده و الآن به حال یک مرض، یک مرض مزمن تقریباً هست، این است که کوشش کرده‌اند، غربی‌ها که ما را از خودمان بیخود کنند؛ ما را میان تهی کنند؛ به ما بفهمانند و فهمانند که خودتان هیچ نیستید و هر چه هست غرب است و باید رو به غرب بایستید... این طور نقشه بوده است ... طوری باشد که ما اسم مدرسه هم وقتی بگذاریم، یکی از اسمایی که غربی‌ها دارند، بگذاریم. اسم خیابان‌ها بمان هم به اسم غربی‌ها نامگذاری شود ... کتابهایی که در این نیم‌قرن نوشته شده است، استشهاد صاحب کتابها همه به حرف غربی‌ها هست، اگر یک مطلبی را می‌خواهند، بگویند، دنبالش می‌گویند، این را هم چه کسی گفته است، یکی از فلاسفه غرب را اسم می‌برند ..» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۹: ۳۹۰ - ۴۰۳). آنچه از محتوای سخنان امام خمینی می‌توان دریافت، این است که منظور ایشان از این «خود» نوعی «خود فرهنگی» است که مرکزیت آن را فرهنگ اسلامی - انسانی تشکیل می‌دهد. وقتی ایشان از شرق سخن می‌گویند، در واقع آن را منشأ فرهنگ اسلامی می‌دانند و معتقدند: «شرق

یک فرهنگ اسلامی دارد که بلندترین، مترقی‌ترین فرهنگ است، با این فرهنگ اسلامی باید تمام احتیاجاتش را اصلاح کند و دستش را پیش غرب دراز نکند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۰: ۷۱).

خودآگاهی

یکی از عوامل اساسی تربیت فرهنگی، خودآگاهی است. امام (ه) عمیقاً معتقد بود که وابستگی فرهنگی منشأ خودباختگی، بی‌اعتقادی به داشته‌های تاریخی، ارزشهای بومی و آموزه‌های دینی و بی‌هویتی است. «به جای یک موجود شرقی اسلامی، یک موجود غربی بر ما تحمیل شده که خودمان را گم کرده‌ایم. به جای مغز شرقی، مغز غربی نشسته است... حالا طوری شده‌ایم که دیگر خودمان هم نمی‌توانیم خودمان را بفهمیم. خودمان را گم کرده‌ایم و به جای خودمان یک موجود غربی نشسته است.» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۹: ۲۵ و ۲۶). امام خمینی (ره) یکی از معضلات دنیای اسلام را ناآگاهی و غرب‌زدگی می‌داند. از نظر ایشان افراد ساده‌دل و ناآگاهی که به مظاهر تمدن صنعتی غرب می‌نگریستند، خود آنان را در مقام والایی می‌دیدند که در مادیت و معنویت و تمدن و فرهنگ از شرق پیشرفته‌ترند و بعضاً نیز با خیال خام خویش در صدد چاره‌جویی بر می‌آمدند و در بررسی وضع خویش این نتیجه را می‌گرفتند که دین و اسلام زمینه شکست و عقب‌ماندگی ما را فراهم آورده است. حضرت امام (ره) به وضع چنین افرادی اشاره و می‌فرماید: «اسلام را طوری معرفی کرده‌اند که دانشجو از امریکا به من نوشته است که دانشجویان می‌گویند که هر بدبختی هست از اسلام است. ای بیچاره دانشجو، هرچه بدبختی هست از سر این اسلام است؛ از دول اسلامی است» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۸: ۸۶). امام (ره) در این باره می‌گویند: «ما آن صدمه‌ای که از قدرتهای بزرگ خوردیم، باید بگوییم که بالاترین صدمه، صدمه شخصیت بوده. آنها کوشش کردند که شخصیت ما را از ما بگیرند و به جای شخصیت ایرانی و اسلامی، یک شخصیت وابسته اروپایی شرقی و غربی به جایش بگذارند؛ یعنی تربیت فاسدی که در رژیم سابق بود و بتدریج داشت قوت می‌گرفت این بود که از همان کودکی شروع کنند به این برنامه که اطفال ما را از همان جا زمینه تبدیلشان را به یک موجود وابسته فراهم کنند تا برود به مرتبه بالا مثل دبیرستان بعد هم بالاتر از او» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۴: ۷۶). امام (ره) در جایی دیگر می‌فرماید: «مکتب بزرگ اسلام در شرق است، شرق او را گم کرده است؛ تا شرق این مکتب را پیدا نکند و نفهمد که

مکتبش چه است و خودش چه است و خودش هم یک موجودی است و کشورش هم یک کشوری است، نمی‌تواند با غرب مقابله کند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۱: ۲۳۸)؛ در جایی دیگر نیز می‌فرماید: «از جمله چیزهایی که برای قیام مسلمانان و مستضعفان جهان علیه چپاولگران جهانی و مستکبران جهانخوار لازم به تذکر است آن است که نوعاً قدرتهای ستمگر از راه ارباب و تهدید یا به وسیله بوقهای تبلیغاتی خودشان و یا به وسیله عمال مزدور بومی خائشان مقاصد شوم خود را اجرا می‌کنند در صورتی که ملتها با هشیاری در مقابلشان بایستند موفق به اجرای آن نخواهند شد» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۸: ۱۹).

مبارزه طلبی

یکی دیگر از عوامل تربیت فرهنگی از دید امام (ره) مبارزه طلبی است. امام لزوم مبارزه طلبی را به عنوان یک عامل اساسی در تربیت فرهنگی لازم می‌داند و معتقد است که مبارزه طلبی باید در تمام جوانب از جمله مقابله با استعمارگری، نقشه‌های شیطانی، راهبردهای تبلیغاتی و مقابله با شرقی‌ها و غربی‌ها به جهت اسلام ستیزی صورت بگیرد. امام (ره) معتقدند که در عرصه تربیت فرهنگی، ما باید به جای قبول ضربه از دشمن، نخستین ضربه را وارد کنیم و از طرفی اعتقاد داشتند که اسلام به دلیل غنای فرهنگی، سرانجام پیروز میدان است. امام (ره) معتقدند که اسلام به دلیل غنای ذاتی و هماهنگی با فطرت انسانها مورد توجه همه جوامع بشری است؛ به عبارت دیگر همگان تشنه اسلام ناب هستند و این احساس نیاز، زمانی مشخص تر ظاهر می‌شود که حرکتی فراگیر علیه قدرتهای باطل از سوی مسلمانان آغاز شود؛ به طوری که فرمودند: «امروز جهان تشنه فرهنگ اسلام ناب محمدی (ص) است و مسلمانان در یک تشکیلات بزرگ اسلامی، رونق و زرق و برق کاخهای سفید و سرخ را از بین خواهند برد. جنگ ما، جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد و ما باید در جنگ اعتقادیمان، بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲۰: ۲۳۵). امام (ره) معتقدند که مسلمانان و محرومان جهان یا باید سیلی از ابرقدرتها دریافت کنند یا اینکه باید به آنان سیلی بزنند و راه سیلی زدن به ابرقدرتها را نیز به دیگران بیاموزند. بر این اساس، امام راحل (ره) در همین باره فرمودند: «من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهانخواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه دنیای آنان

خواهیم ایستاد و تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست؛ یا همه آزاد می‌شویم و یا به آزادی بزرگتری (که شهادت است) می‌رسیم. در هر حال پیروزی و موفقیت با ماست» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۱۸: ۲۰)، به عنوان مثال امام (ره) امریکا را با صفاتی همچون «ابرجنایتکار تاریخ» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۶: ۱۱۹)، «ام الفساد» (همان، ج ۱۵: ۴۳۷)، «شیطان بزرگ» (همان، ج ۱۰: ۴۸۹)، «جهانخوار دشمن کینه توز مستضعفان جهان» (همان، ج ۱۵: ۱۷۹)، «دشمن شماره اول بشر» (همان، ج ۱۰: ۳۷۳)، «دشمن اسلام» (همان، ج ۱۶: ۲۹۲) و «چپاولگر بین‌المللی» (همان، ج ۲۱: ۴۳۰) می‌داند. وی اعتقاد دارد امریکا با اصل عدالت و حقوق بشر مخالف است (همان، ج ۱۱: ۲۹۶). امام با بصیرت کامل نسبت به دوستی با ابرقدرتها و بویژه امریکا هشدار می‌دهد که این نوع کشورهای استعمارگر هیچ‌گاه به عهد و پیمان خود وفادار نیستند و فقط به منافع خودشان فکر می‌کنند و معتقد است که با توسل به دامن امریکا ضعف و ناتوانی خود را بر ملا نسازید و از گرگها و درنده‌ها برای شبانی و حفظ منافع خود استمداد نطلبید. «ابرقدرتها هر لحظه که منافعشان اقتضا کند، همه وفاداران و دوستان خود را قربانی می‌کنند و پیش آنان دوستی و دشمنی، نوکری و صداقت، ارزش و مفهومی ندارد؛ بلکه حفظ منافع مهمترین ملاک آنها است و به صراحت و در همه جا از آن سخن می‌گویند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۹۳۲)، در جایی دیگر می‌فرماید: «از نقشه‌های شیطانی قدرتهای بزرگ استعمار و استثمارگر که سالهای طولانی در دست اجرا است ایجاد عداوت بین دانشگاهیان و روحانیون بود. از یک طرف از دبستانها تا دانشگاه‌ها کوشش شد که معلمان و دبیران و اساتید و رؤسای دانشگاه‌ها از غرب زدگان یا شرق زدگان و منحرفان از اسلام و سایر ادیان انتخاب و به کار گماشته شوند و متعهدان مؤمن در اقلیت قرار گیرند که قشر مؤثر را که در آینده حکومت را به دست می‌گیرند از کودکی تا نوجوانی و تا جوانی طوری تربیت کنند که از ادیان مطلقا و اسلام بخصوص و از وابستگان به ادیان و زمین‌خواران و طرفدار ارتجاع و مخالف تمدن و تعالی در بعد از آن معرفی می‌نمودند و از طرف دیگر با تبلیغات سوء، روحانیون و مبلغان و متدینان را از دانشگاه ترسانده و همه را به بی‌دینی و بی‌بندوباری و مخالفت با مظاهر اسلام و ادیان متهم می‌نمودند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲۱: ۱۸۲). امام در جایی دیگر می‌فرماید: «دست امریکا و سایر ابرقدرتها به خون جوانان ما و سایر مردم مظلوم و رزمنده فرو رفته است. ما تا آخرین قطره خون خویش با آنان شدیداً می‌جنگیم؛ چرا که ما مرد جنگیم. ما انقلابمان رابه تمام جهان صادر می‌کنیم؛ چرا که انقلاب ما اسلامی است و تا بانگ لا اله الا الله و محمد

رسول الله (ص) بر تمام جهان طنین نیفکند، مبارزه هست و تا مبارزه در هر کجای جهان علیه مستکبرین هست، ما هستیم» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۱: ۲۲۶).

فرهنگ خودی

یکی دیگر از عوامل تربیت فرهنگی، تأکید بر فرهنگ خودی است. به نظر امام (ره) از مهمترین راه‌های رویارویی با فرهنگ غرب، مرعوب نشدن در مقابل فرهنگ غرب است. از نظر ایشان با اینکه سابقه فرهنگی و تاریخی استعمارگران از چند سال تجاوز نمی‌کند و در مقایسه با کشورهای شرقی دارای تمدن و فرهنگ کهن و افتخارآمیز نیستند، تلاش برای بزرگ جلوه دادن فرهنگ غربی یا الحادی از کارهای مهم در جهت جذب شرقیان و مسلمانان بوده است. آنها گاهی آن قدر در این زمینه تلاش کرده‌اند که خود و دیگران را به این باور کشانده‌اند که موجود غربی و امریکایی از جهت نژاد و داده‌های زیستی دارای برتری و نوع خاصی است. این گونه تبلیغ، ملت‌های شرق را در قبول سیادت و آقایی علمی و صنعتی و فرهنگی غرب متقاعد ساخته است و آنها همواره خود را تابع غرب قلمداد، و بر آن افتخار نیز می‌کردند. امام (ره) در این زمینه می‌فرمایند: «از جمله مسائلی که به مسلمانان و مستضعفان جهان اجازه هیچ گونه فعالیت برای خروج از قید و بند استعمارگران را نمی‌دهد و آنان را به حال رکورد و عقب افتادگی نگه می‌دارد، تبلیغات همه جانبه‌ای است که غرب‌زدگان و شرق‌زدگان یا به امر ابرقدرتها و یا با کوتاه نظری خود در سراسر کشورهای اسلامی استضعافی به راه انداخته‌اند و می‌اندازند و آن این است که علم و تمدن و پیشرفت مختص به دو حال جناح امپریالیسم و کمونیسم است و آنان خصوصاً غربی‌ها و اخیراً امریکایی‌ها نژاد برتر هستند و دیگران نژاد پست و ناقص هستند و ترقی آنان در اثر «والانژادی» آنهاست و عقب افتادگی اینان در اثر نقص نژادی است ... پس کوشش برای پیشرفت بی‌فایده است و آزادگان یا باید وابسته به سرمایه‌داری غرب باشند و یا کمونیسم شرق؛ به بیان دیگر ما از خود هیچ نداریم. باید همه چیز را از ابرقدرتهای غرب یا شرق بگیریم؛ علم را، تمدن را، قانون را، پیشرفت را» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۸: ۸۶). از نظر امام خمینی از راه‌های مقابله با فرهنگ غرب بازگشت به فرهنگ خودی است. از نظر ایشان نکته مهمی که در اینجا وجود دارد، این است که هرگز غرب راضی به انتقال واقعی فرهنگ و تمدن و صنعت غربی به شرق نبوده و سعی در عرضه ناقص معلومات صنعتی و تجربی داشته است. «علمی که در شرق بود، دسیسه‌ها اسباب این

شد که عقب بزنند آنها را و به جای آن علوم غرب را بیاورند، دانشهایی که در شرق بود و اروپا از آن تقلید کرد، دستهایی آمد، آنها را عقب زد و محتوا را از ما گرفت و الان وضع ما وضعی شده است که خیال می‌کنیم که هر چه هست در غرب است و ما هیچ چیز نداریم. محتوای خودمان را گرفتند؛ بعضی مغزهای ما را شستشو کردند؛ جایش یک مغز دیگری گذاشتند که از همان غرب ارتزاق می‌کند و این یک مطلب مهم است که باید بتدریج این مملکت از زیر آن بار بیرون برود...» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۸: ۷۹). از نظر امام مهمترین ارانه نظام آموزشی مبتنی بر فرهنگ بومی جامعه اسلامی - ایرانی است نه فرهنگ غرب. امام (ره) از این شیوه استعماری بسیار رنج می‌بردند و برای تعویض فرهنگ غرب‌زده دانشگاهی به تعطیلی موقت نظام آموزشی کشور نیز رضا داده‌اند. ایشان در این باره بسیار سخن گفته‌اند، اما به نقل جملاتی از ایشان بسنده می‌کنیم: «باید گفت، دانشگاه‌های ما به دست یک مشت غرب‌زده خودباخته و یا مزدور اداره می‌شد و دانشمندان متعهد در اقلیت بودند و قدرت را از آنان سلب کرده بودند و آن دسته اکثریت غرب‌زده جوان را عاشق غرب می‌کردند و فوج فوج به خارج می‌فرستادند و در خارج دست استعمار، کار خود را می‌کرد و جوانان را در حدی که مطلوب استعمارگران بود، نگه می‌داشتند و با افکار غربی و غیر اسلامی و غیر ملی به کشور باز می‌گرداندند و این فاجعه قرن اخیر برای ممالک اسلامی و اشباه آنها بود و حدیث مفصل بخوان از این مجمل» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۸: ۱۸۸). «معنی اسلامی کردن این نیست که در همه علوم ما دو قسم داریم یک قسم هندسه اسلامی داریم و یک قسم هندسه غیر اسلامی... لکن باید دانشگاه اسلامی شود تا علومی که در دانشگاه تحصیل می‌شود در راه ملت و در راه تقویت ملت و با احتیاج ملت همراه باشد... معنی اسلامی شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند. عزیزان من! ما از محاصره اقتصادی نمی‌ترسیم، ما از دخالت نظامی نمی‌ترسیم. آن چیزی که ما را می‌ترساند، وابستگی فرهنگی است. ما از دانشگاه استعماری نمی‌ترسیم که جوانهای ما را آن طور تربیت کنند که خدمت به غرب بکنند» (امام خمینی ۱۳۶۲، ج ۲۱: ۲۱۳).

استقلال فرهنگی

یکی دیگر از عوامل تربیت فرهنگی تأکید بر استقلال فرهنگی و دور شدن از فرهنگ بیگانه و غربی، و روآوری به فرهنگ اسلامی است. امام تأکید دارد که: «اگر بخواهید ملت شما نجات پیدا

بکنند، نجات ملت در فرهنگ و در دانشگاه‌ها باید طرح بشود. مادامی که ما پیوستگی مغزی داریم به خارج و اجانب، هیچ یک از این گرفتاریهایی که شمردید، نمی‌توانیم از زیرش فرار کنیم. رأس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ است و نجات جوانهای ما از این وابستگی به غرب» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۶: ۱۲۰) امام در جایی دیگر می‌فرماید: «هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا کند الا اینکه خودش، خودش را بفهمد و تا زمانی که ملت‌ها خودشان را گم کرده‌اند و دیگران را به جای خودشان نشانده‌اند، نمی‌توانند استقلال پیدا کنند. کمال تأسف است که کشور ما حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد و این فرهنگ و حقوق را نادیده گرفته و به دنبال غرب است. چنان غرب در نظر یک قشری از این ملت جلوه کرده است که گمان می‌کنیم غیر از غرب، دیگر هیچ چیز نیست. این وابستگی فکری، عقلی و مغزی غربی منشأ اکثر بدبختی‌های ملت‌ها و ملت ما نیز هست» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۱: ۱۸۳). امام راحل (ره)، مهمترین راه تضمین استقلال ملت و رهایی کامل آن را از دام شیطنت دشمنان اصلاح و استقلال فرهنگ آن ملت می‌داند که این امر در گروه تربیت فرهنگی است. «قضیه تربیت یک ملت به این است که فرهنگ آن ملت، فرهنگ صحیح باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۷۴) یا در جایی دیگر می‌فرماید: «ملت عزیز ایران و سایر کشورهای مستضعف جهان، اگر بخواهد از دام شیطنت‌آمیز قدرتهای بزرگ تا آخر نجات پیدا کنند، چاره‌ای جز اصلاح فرهنگ و استقلال آن ندارند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۷: ۱۵۹).

نتیجه گیری

فرهنگ بنیان و اساس تحولات جوامع است که از این طریق استعمارگران، مقاصد خود را به پیش می‌برند و کشورهای مستعمره، نفوذ و سلطه فرهنگ کشور استعمارگر را، طبیعی و تحقق آن را به سود همه افراد کشور مستعمره فرض می‌کنند. در این فرایند، سلطه، ذاتی و پذیرفتن فرهنگ کشور استعمارگر، نوعی پویایی است که از طریق آن، ساختارهای اجتماعی مدرن در سراسر دنیا گسترش می‌یابد و به‌طور طبیعی، فرهنگهای پیشین و خودمختاری محلی را نابود خواهد کرد. امام با هشپاری کامل نسبت به تحقق اهداف استعماری کاملاً آگاه بود. ویژگی اصلی و برجسته اندیشه امام (ره) حمله مداوم به همه ارکان وجودی استکبار جهانی است. هدف عمده امام تربیت فرهنگ اسلامی در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی بود. امام استحاله فرهنگی را

مهمترین هدف دشمن می‌داند و آن را عامل اصلی استعمارگری غرب بیان می‌کند. امام مهم‌ترین راهکار را برای مبارزه با استعمار، بازگشت به فرهنگ اسلامی - ایرانی و تحقق این امر را در گرو تربیت فرهنگی می‌داند؛ براین اساس تربیت فرهنگی را نوعی هدایت انسانها در مسیر الهی بیان می‌کند. امام (ره) در تربیت فرهنگی بر ویژگیهایی مانند خودباوری، عزت نفس، جرأت و جسارت تأکید دارد و یکی از معضلات دنیای اسلام را ناآگاهی و غرب‌زدگی می‌داند و تأکید دارد که باید حرکتی فراگیر علیه قدرتهای باطل از سوی مسلمانان آغاز شود به طوری که این حالت مبارزه طلبی، در تمام جوانب صورت گیرد. به نظر امام (ره) از مهم‌ترین راه‌های رویارویی با فرهنگ غرب، مرعوب نشدن در مقابل فرهنگ غرب و ارائه نظام آموزشی مبتنی بر فرهنگ بومی جامعه اسلامی - ایرانی است. وی مهم‌ترین راه تضمین استقلال ملت و رهایی کامل آن را از دام شیطنت دشمنان، اصلاح و استقلال فرهنگ آن ملت می‌داند که تحقق این امر در گرو تربیت فرهنگی است.

منابع فارسی

- قران کریم. ترجمه الهی قمشه‌ای.
- آشنا، حسام‌الدین؛ روحانی، محمدرضا (۱۳۸۹). هویت فرهنگی ایرانیان از رویکردهای نظری تا مؤلفه‌های بنیادی. نشریه علوم اجتماعی تحقیقات فرهنگی. ش ۱۲: ۱۵۷ تا ۱۸۴.
- افروغ، عماد (۱۳۷۹). فرهنگ و حقوق فرهنگی. تهران: مؤسسه فرهنگ و دانش.
- باقری، خسرو (۱۳۸۶). نگاهی دوباره به تربیت اسلامی. تهران: مدرسه.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). نظریه‌های فرهنگی در قرن بیستم. تهران: مؤسسه فرهنگی آینده پویان.
- تاجیک، محمد. رضا (۱۳۸۴). جهانی شدن و هویت. مجموعه مقالات همایش هویت ملی و جهانی شدن: ۲۵ تا ۳۸. تهران: دانشگاه تهران.
- توسلی، غلام عباس (۱۳۸۳). تحلیلی از اندیشه پیر بوردیو درباره فضای منازعه آمیز اجتماعی و نقش جامعه شناسی. نامه علوم اجتماعی. ش ۲۳.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵). جامعه شناسی نظم. تهران: نشرنی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۶۲). در جستجوی راه از کلام امام (ره). ج ۲۱. تهران: امیرکبیر.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۵). صحیفه نور. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دانش، اسمائیل (۱۳۸۹). روش‌های خودتربیتی از دیدگاه اسلام. فصلنامه راه تربیت. س پنجم. ش ۱۱.
- سینایی، وحید؛ ابراهیم‌آبادی، غلامرضا (۱۳۸۴). کثرت‌گرایی فرهنگی در عصر جهانی‌شدن و تحول فرهنگ سیاسی

نخبگان در ایران. نامه علوم اجتماعی. ش ۲۵. بهار: ۱۰۹.

کاستلز، ایمانوئل (۱۳۸۰). عصر ارتباطات، اقتصاد جامعه و فرهنگ قدرت و هویت. ج ۲. چاوشیان. تهران: طرح نو.

کوئن، بروس (۱۳۸۶). درآمدی به جامعه‌شناسی. چ هشتم. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: توتیا.

گاندی، لیلا (۱۳۸۸). پسااستعمارگرایی. ترجمه عالم زاده و کاکاسلطانی. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم با همکاری دانشگاه امام صادق.

گنون، رنه (۱۳۸۷). بحران دنیای متجدد. ترجمه عزیزی. تهران: حکمت.

لوکمان، توماس؛ برگر، پیترل (۱۳۷۵). ساخت اجتماعی واقعیت. ترجمه مجیدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

تقیب زاده، میر عبدالحسین (۱۳۸۵). نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش. تهران: طهوری.

هافستد، گیرت (۱۳۸۸). فرهنگ‌ها و سازمان‌ها: نرم‌افزار ذهن: همکاری میان فرهنگی و اهمیت آن. ترجمه محمد اعرابی، هاشم هدایتی، مجید محمودی. تهران: علم.

هانتینگتون، ساموئل؛ هریسون، لارنس (۱۳۸۳). اهمیت فرهنگ. ترجمه گروه ترجمه انجمن توسعه مدیریت ایران. تهران: امیر کبیر.

منابع انگلیسی

- Birx.H. J (2006). (ed), **Encyclopedia of Anthropology**, A Sage Reference Publication, California
- Chakrabarty, D. (1992) "**Postcoloniality and the Artifice of History: Who Speaks for Indian Past?**", in *Representation*, 37: 1-26.
- Earley ,P.C& Ang ,S.(2003)."**Cultural Intelligence : Individual interactions across cultures**" ,Stanford ,CA, Stanford Business Books,p.375.
- Earley P.C & Mosakowski .(2004) . "**Cultural Intelligence**" *Harvard Business Review* , October, pp 13-25.
- Li .J (2002). "**Learning Models in Different Cultures**" *New Directions for Child Development* , No 96 , Summer.
- Lugo,M.(2007). "**An Examination of cultural and Emotional Intelligences in the Development of Global Transformational leadership skills**". Dissertation for the degree of doctor of philosophy.
- Plum , E ; Achen , B ; Draeby ,I and Jensen , I.(2007)."**Cultural Intelligence : A Concept for bridging and benefiting from cultural differences** ", Borsens Forlag ,Copenhagen. Available
- Thomas ,D.C& Inkson, K .(2008)."**People Skills for global Workplace** ",Consulting to Management , Vol.16,No.1 ,p .8.
- Triandis Harry C .(2006). "**Cultural Intelligence in Organizations ; Group & Organization Management**" , Vol 32, No1, February, pp 20-26.
- Van Dyne , L ; Ang , S and Kon , S.K.(2006)."**Personality Correlates of the four factor model of cultural intelligence** ",Group and organization Management.

